

## زمینه‌های پیدایش کنایه در شغل‌ها

فیروز فاضلی (استادیار دانشگاه گیلان)

علی نصرتی سیاهمزی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

### چکیده

کنایه در زبان مردم آفریده می‌شود و در نتیجه، مردمی‌ترین پایه بلاغت است. زمینه‌های پیدایش کنایه بسیارند. در این مقاله کنایه‌های برآمده از شغل‌ها بررسی شده‌است. پس از نگاهی گذرا به تاریخچه کنایه، به هدف‌ها و انواع کنایه، و سپس به زمینه پیدایش کنایه در شغل‌ها پرداخته‌ایم. به شهر آشوب و نقش این نوع ادبی در پیوند دادن زبان ادبی و عامیانه نیز اشاره کرده‌ایم. سپس کنایه‌هایی را که از شغل‌ها وارد زبان مردم شده، به شیوه الفبایی زیر هسته خود آورده‌ایم. رویه‌روی هر کنایه شغل مربوط به آن آمده‌است. مبنای مقاله بر کنایه‌های مردمی و عامیانه است، اما برخی کنایه‌های ادبی را نیز آورده‌ایم. داده‌های این پژوهش فرهنگ‌های کنایه فارسی و نیز پژوهش میدانی است.

کلیدواژه: کنایه، شغل، زبان مردم

### درآمد

کنایه کاربرد زیادی در گفتار روزمره دارد و به زبان عادی و روزمره مردم رنگ هنری و ادبی می‌دهد. به کار بردن سنجیده و بجای کنایه نشانه چیره‌دستی سخنور است و بر اثربخشی سخن می‌افزاید. بسیاری از سخنانی را که نمی‌توان از روی ترس، کم‌رویی و

دلایل دیگر به زبان آورد به راحتی می‌توان با کنایه بیان کرد و از پیامدهای منفی آن نیز در امان بود.

کنایه در غنای ادبیات فارسی نقش مهمی دارد. شاعران گاه کنایه را از زبان مردم گرفته و آن را با تغییر وارد زبان ادب کرده‌اند. به کار بردن کنایه در داستان از ویژگی‌های برخی از داستان‌نویسان معاصر است. محمدعلی جمال‌زاده با بهره‌گیری از کنایه‌های فارسی شیوه‌ای تازه در داستان‌نویسی پی ریخت.

کنایه‌ها مانند عناصر دیگر زبانی همواره در حال مرگ و زایش‌اند. با از میان رفتن زمینه‌های آفرینش، کنایه‌ها فرسوده می‌شوند و از بین می‌روند، مانند «فقع گشودن» در مفهوم «لاف زدن». با ورود فناوری و فرهنگ‌پذیری (acculturation) کنایه‌های نوینی آفریده می‌شوند. برخی از کنایه‌ها نیز آن‌قدر در زبان نفوذ می‌کنند که با از میان رفتن زمینه‌های آفرینش آن‌ها نیز به حیات خود ادامه می‌دهند. «شال و کلاه کردن» نمونه این کنایه‌هاست. این کارکرد در کنایه‌های گویش‌های ایرانی بسیار چشم‌گیر است.

نتیجه پژوهش درباره کنایه‌ها در بررسی‌های انسان‌شناسی اجتماعی (social anthropology)، انسان‌شناسی فرهنگی (cultural anthropology)، و مردم‌شناسی (ethnology) به کار پژوهشگران می‌آید.

کنایه در اصل بین دو نفر یا دو گروه به وجود می‌آید و اندک‌اندک در میان گروه‌های دیگر جامعه رواج می‌یابد. وقتی بافت (context) اجتماعی و فرهنگی عوض می‌شود، دریافت مدلول کنایه‌ها دشوار می‌شود، مگر اینکه به عللی کنایه در زبان مردم زنده بماند (شمیسا ۱۳۷۴، ص ۲۴۶ و ۲۴۷).

کنایه مانند تصویر، دو منظر را نشان می‌دهد. کنایه نقاشی زبانی است. یعنی در کنایه به جای اینکه چیزی را بگویند تصویر آن را نشان می‌دهند. در میان صور گوناگون خیال تنها کنایه است که به خوبی مفاهیم را به صورت نقاشی نشان می‌دهد. از دیگر ویژگی‌های کنایه عینیت بخشیدن به ذهنیت، ابهام، آوردن جزء و اراده کل، ایجاز، مبالغه، غرابت و آشنایی زدایی، و استدلال است (← وحیدیان کامیار ۱۳۷۵، ص ۵۸-۶۹).

ساخت کنایه به صورت مصدر مرکب یا عبارت فعلی است. گستره کنایه بسیار متنوع است، هر عنصری می‌تواند در آفرینش کنایه نقش داشته باشد؛ از زندگی روزمره تا اسطوره‌ها. در این مقاله به کنایه‌های برآمده از شغل‌ها پرداخته شده که تنها یکی از زمینه‌های پیدایش کنایه است.

داده‌های این پژوهش فرهنگ‌های فارسی و نیز پژوهش میدانی است. در این مقاله، کنایه با توسع معنایی به‌کار رفته‌است و در آن بر کنایه‌های عامیانه و مردمی تکیه کرده‌ایم، اگرچه به کنایه‌های ادبی نیز اشاره‌هایی شده‌است. همچنین پس از نگاهی گذرا به تاریخچه کنایه، به هدف‌ها و انواع کنایه، و سپس به زمینه پیدایش کنایه در شغل‌ها پرداخته شده‌است. شغل‌ها به ترتیب اهمیت تأثیرگذاری در کنایه‌ها به دسته‌های گوناگونی تقسیم شده، و در هر بخش مهم‌ترین کنایه‌هایی که از آن شغل وارد زبان مردم شده، آمده‌است. به شهرآشوب و نقش این نوع ادبی در پیوند دادن زبان ادبی و عامیانه و کنایه‌هایی که در شهرآشوب‌ها به‌کار رفته نیز اشاره‌هایی شده‌است.

#### تاریخچه کنایه

کنایه همواره یکی از پایه‌های بلاغت در ایران پیش از اسلام بوده، اگرچه برای آن مصطلحات مخصوصی در میان نبوده‌است (مهدوی دامغانی ۱۳۷۵، ص ۲۷). پس از اسلام، علمای علم بلاغت درباره آن بسیار سخن گفته‌اند. آنان ابتدا کنایه را در مفهومی گسترده به‌کار بردند و سپس دامنه اطلاق آن را محدودتر ساختند (وحیدیان کامیار ۱۳۷۵، ص ۱۵)؛

تقوی (۱۳۱۷، ص ۱۹۹) کنایه را ذکر لازم و اراده ملزوم و یا عکس آن تعریف کرده‌است. شمیسا (۱۳۷۴، ص ۲۳۵) نیز همین نظر را دارد.

به نظر زرین‌کوب (۱۳۶۳، ص ۶۱) کنایه در واقع مجاز است، الا اینکه ایهام دارد و این ایهام آن را وسیله‌ای کرده‌است برای بیان آن‌گونه سخنان که بی‌پرده گفتنشان دشواری دارد یا خطر.

یکی از پژوهش‌های ارزشمند معاصران در زمینه کنایه، مقاله وحیدیان کامیار است. وی می‌نویسد:

در کنایه لازم و ملزومی در کار نیست. به جای آوردن یک معنی، ملازم یا یکی از ملازم‌های آن را می‌آوریم. در کنایه برجسته‌ترین یا یکی از برجسته‌ترین ملازم‌ها انتخاب می‌شود. کنایه آوردن ملازم یا یکی از ملازم‌های یک معنی است به جای خود آن معنی. به عبارت دیگر آوردن ملازم یک معنی است، به طوری که ابتدا معنی ملازم را دریابیم و سپس ذهن از معنی ملازم به معنی اصلی منتقل شود. مثلاً اگر کسی بگوید «لشکریان دشمن سپر انداختند»، ابتدا تصویر سپر انداختن در ذهن نقش می‌بندد، پس از آن مفهوم «تسلیم شدن» به تصور درمی‌آید. سپر انداختن ملازم مقاومت نکردن و تسلیم شدن است. به عبارت دیگر سپر

انداختن صورت دیداری و ملموس «تسلیم شدن» است. پس می‌توان گفت کنایه آوردن صورت ملموس یک معنی است به شرط آنکه ابتدا این صورت به ذهن برسد و ذهن را به معنی اصلی متوجه سازد (← وحیدیان کامیار ۱۳۷۵، ۵۶).

### انواع کنایه

کنایه بر مبنای وسایط و سیاق انواعی دارد:

۱. «تعریض» در لغت به معنی «خلاف تصریح» است، ولی در اصطلاح به‌طور مطلق و بدون قید گفتن کلام است که به واسطه آن به معنای دیگری اشاره گردد و از سیاق عبارت مشخص شود. مثل اینکه به کسی که پند نمی‌پذیرد بگویند «نرود میخ آهنین در سنگ»؛

۲. «تلویح» در لغت به معنی «اشاره به دور» است و در اصطلاح کنایه‌ای است که وسائط آن بسیار است، اما تعریض در آن نیست، مانند «ققع گشودن» در معنی «خودستایی کردن»؛

۳. «رمز» در لغت به معنی «اشاره نهانی با ابرو و لب به چیز نزدیک» است و در اصطلاح کنایه‌ای است که وسائط آن اندک است و تعریض نیست، مانند «دندان‌گرد» به معنی «حریص»؛

۴. «ایما» و «اشاره» کنایه‌ای است که وسائط آن کم است، تعریض نیست و لزوم معنی در آن آشکار است (← هاشمی ۱۳۷۹، ۳۰۵)، مانند «رخت بر بستن» که کنایه از «سفر کردن» است.

کنایه از نوع ایما ملموس‌ترین نوع کنایه است. این نوع کنایه با حرکات اندام‌های بدن و نمایشی همراه است. کنایه‌های شاعرانه، بیشتر، از گونه کنایه از موصوف‌اند، گاه از گونه تلویح. کنایه‌های مردمی بیشتر از گونه رمز و ایمایند (کزازی ۱۳۶۸، ص ۱۷۲ و ۱۷۷).

### هدف کنایه

کنایه یا به خاطر احترام به مخاطب است، یا برای ایجاد ابهام در شنوندگان، یا برای شکست دشمنان بدون به جا گذاشتن راه نفوذ و یا برای منزّه داشتن گوش از خبری که از شنیدن ابا دارد و یا برای اغراض و لطایف بلاغی دیگر (هاشمی ۱۳۷۹، ص ۳۰۶).

مبرد (بدون تاریخ، ص ۴۱۲) کنایه را به سه وجه تقسیم کرده‌است: برای معماگویی و پوشاندن مقصود، برای پرهیز از ذکر واژه زشت و پست و کاربرد تعبیری که همان معنا را برساند، یا برای تفخیم و تعظیم. احساس خطر و ترس، از دیگر دلایل به‌کار بردن کنایه است.

کثرت کنایه و رمز در آثار یک دوره غالباً نمودار غلبه حس ترس است در آن دوره بر احوال عامه یا یک طبقه از جامعه. چنان‌که کنایه در آثار ادبی یهود در دوره بابلی‌ها و رومی‌ها و همچنین در آثار مسیحیان رومی و یونانی در اوایل عهد مسیحیت فراوان است و حاکی از وضع خاصی که این دو اقلیت دینی داشته‌اند در بحبوحه شرک بابلی‌ها و رومی‌ها. فلاسفه و صوفیه اسلام در ادوار غلبه فقها و متشرعه از رمز و کنایه بسیار استفاده کرده‌اند و بعضی از آثار آن‌ها از کثرت رموز و کنایات نزدیک به معما به نظر می‌آید و فهم آن‌ها جز به مدد تأویل غالباً ممکن نیست (زرین‌کوب ۱۳۶۳، ص ۶۳).

البته احساس خطر گاه به دلیل اعتقاد به خرافات است. برخی گمان می‌کنند که به زبان آوردن نام برخی از موجودات زیان‌آور باعث حضور و آسیب‌رسانی آنان خواهد شد، برای نمونه «ازما بهتران» را به جای «جن» به‌کار می‌برند (میرزانی ۱۳۸۲، ۸۶۹). این نوع کنایه‌ها در جامعه‌های سنتی و گویش‌ها بسیار است.

از دیگر هدف‌های کنایه رعایت ادب اجتماعی و پرهیز از به‌کار بردن واژه‌های زشت و دور از ادب است. مانند «سست شلوار» و «دست به آب رساندن». این بخش از کنایه‌ها نیز در گویش‌ها فراوان است.

### شغل‌ها و کنایه

در تاریخ بلاغت، دغدغه اهل بلاغت بیشتر تعریف کنایه بوده‌است. برخی به انواع و هدف‌های کنایه پرداخته‌اند، اما زمینه‌های پیدایش آن از نظر دور مانده‌است. حتی پژوهشگران معاصر نیز به این مطلب چنان‌که باید نپرداخته‌اند.

زمینه‌های پیدایش کنایه گوناگون‌اند. یکی از مهم‌ترین زمینه‌های پیدایش کنایه شغل‌ها هستند. اصناف، از آنجاکه نیازهای روزمره مردم را برمی‌آورند، ارتباطی نزدیک با عامه مردم دارند. این ارتباط باعث شده تا مردم، اصطلاحات، تعبیرات و کنایه‌های برساخته اصناف را پیوسته بشنوند و آن‌ها را به‌کار برند و در جامعه گسترش دهند.

بسیاری از کنایه‌هایی که از شغل‌ها برآمده‌اند و در زبان امروزی کاربردی فراوان دارند، مربوط به شغل‌ها در زندگی جامعه صنعتی‌اند. در میان این کنایه‌ها، کنایه‌های مربوط به تعمیرکاران خودرو بسیارند، سپس کنایه‌های برآمده از حوزه عمومی شغل‌ها، صنعتگران، صنایع غذایی، و کشاورزی بیشترین بسامد را دارند.

تعبیرات، اصطلاحات و کنایه‌های برساخته اصناف از گذشته‌های دور مورد توجه مردم بوده‌است. شاعران نیز به این موضوع توجه نشان داده‌اند. یکی از عوامل گسترش، تقویت، و ماندگاری تعبیرات، کنایات و اصطلاحات اصناف شهرآشوب‌هایند. شهرآشوب‌سرایان از نخستین شاعرانی بودند که این تعبیرها را وارد زبان ادب کردند. از انواع شهرآشوب، شهرآشوب‌های صنفی و درباری است. شهرآشوب صنفی در وصف عاشقانه بازاریان، صنعتگران و به‌طور کلی شغل‌های اجتماعی است. در این شهرآشوب‌ها انواع شغل‌ها، فنون کار، اصطلاحات صنفی و کنایات صنفی را می‌توان دید. در این شهرآشوب‌ها هر شغلی با زبان ارتباطی خاص خود توصیف شده‌است (نصرتی سیاهمزیگی ۱۳۸۶، ص ۲۹ و ۳۱).

شهرآشوب‌های درباری نیز که توصیف پادشاه، مطربان، خلوتیان و دیگر درباریان است در ثبت و ضبط کنایه‌ها و تعبیرهای مربوط به شغل‌های دربار اهمیت دارند. در میان شهرآشوب‌سرایان صنفی، لسانی شیرازی، شاعر دوره صفوی، با دقت و سلیقه خاصی در شهرآشوب خود، مجمع‌الاصناف، در توصیف هر صنفی کنایه‌های مربوط به همان صنف را آورده‌است. برای نمونه در دو رباعی زیر که در توصیف عاشقانه خیاط و خرده‌فروش است، «بخیه به روی کار آمدن» را برای دوزنده، و «بساط چیزی پهن کردن» را برای خرده‌فروش آورده‌است:

خیاط‌پسر که فتنه روز و شب است      خندان و شکفته همچو گل در قصب است  
زاین گونه که در لباس دوزد دل خلق      گر بخیه به روی کارش افتد عجب است

(گلچین معانی ۱۳۴۶، ص ۱۱۵)

خلقی ز هوس در گذر خرده‌فروش      افتاده به دام دلبر خرده‌فروش  
من نیز بساط عاشقی پهن کنم      گر خرده نگردد پسر خرده‌فروش

(همان، ص ۱۳۴)

این ویژگی در بیشتر شهرآشوب‌های صنفی به چشم می‌خورد و علاوه بر آفرینش ادبی در ثبت و ضبط فرهنگ عامیانه و کنایه‌های مصطلح روزگاران گذشته اهمیت دارد.

همچنین بررسی این کنایه‌ها می‌تواند در شناخت و سیر شغل‌ها در دوره‌های گوناگون پژوهندگان را یاری دهد.  
 در زیر، کنایه‌های برآمده از شغل‌ها به ترتیب الفبایی و در زیر هسته خود آمده‌است:

<p><b>آجر</b> âjor</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آجر رو آجر گذاشتن (بنایی) کم‌کم زندگی را سامان دادن</li> </ul> <p><b>آجری</b> âjori</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آجری بار کردن (بنایی) فراوان خوردن</li> </ul> <p><b>آچارکشی</b> âçarkeši</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آچارکشی کردن (مکانیک خودرو) دشنام دادن</li> </ul> <p><b>آرد</b> ârd</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آرد آسیاب کردن (آسیابانی) در آستانه مرگ بودن</li> <li>■ آرد خود را بیختن و الک خود را آویختن (آسیابانی)</li> </ul> <p><b>آستر</b> âstar</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آسترش را هم خواستن (دوزندگی) ادعای بیش از حد داشتن</li> </ul> <p><b>آستین</b> âstin</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ تو آستین فوت کردن آماده شدن (عیاری و کشتی‌گیری) (کشتی‌گیران برای آمادگی در آستین خود فوت می‌کردند).</li> </ul> <p><b>آسیاب</b> âsiyâb</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آسیاب گرداندن (آسیابانی) از عهده کار برآمدن کسی را به آسیاب بستن (آسیابانی) او را به کار سخت واداشتن</li> </ul> <p><b>آش</b> âš</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آش برای کسی پختن (آشپزی) از او انتقام گرفتن</li> </ul> <p><b>آمبر</b> âmper</p>	<p><b>آب</b> âb</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آب از سرچشمه گل‌آلود بودن (کشاورزی)</li> <li>■ آب الک کردن (آسیابانی)</li> <li>■ آب به آسیاب کسی ریختن (آسیابانی) کمک کردن و باعث رونق کار کسی شدن</li> <li>■ آب به کرت آخر بودن (کشاورزی) در آستانه مرگ بودن</li> <li>■ آب به کرت اول بودن (کشاورزی) تغییری پیش نیامدن</li> <li>■ آب در جوی آمدن (کشاورزی) کار روان شدن</li> <li>■ آب در جوی کسی بودن (کشاورزی) خوش‌بخت بودن او</li> <li>■ آب در جوی کسی راندن (کشاورزی) او را خوش‌بخت کردن</li> <li>■ آب در جوی کسی نماندن (کشاورزی) خوش‌بختی و شکوه گذشته‌اش را از دست دادن</li> <li>■ آب در شیر کردن (دامداری) خلوص چیزی را از بین بردن؛ نبرنگ زدن</li> <li>■ آب و روغن قاطی کردن (مکانیک خودرو) عصبانی شدن</li> <li>■ آب و گاو را یکی کردن (کشاورزی و دامداری) شریک شدن</li> <li>■ آب‌ها از آسیاب افتادن (آسیابانی) اوضاع عادی شدن</li> <li>■ از آب آلوده ماهی گرفتن (ماهیگیری)</li> </ul> <p><b>آتش</b> âtaš</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>■ آتش به خرمن افتادن (کشاورزی) نابود شدن</li> </ul>
---	--

- **آمبر بالا** رفتن (مکانیک خودرو) عصبانی شدن  
 ■ **آمبر چسباندن** (مکانیک خودرو) عصبانی شدن  
 ■ **آمبر سوزاندن** (مکانیک خودرو) عصبانی شدن
- آواز** âvâz  
 ■ **آواز ابوعطا خواندن** (موسیقی)
- آهن** âhan  
 ■ **آهن سرد کوفتن** (آهن‌گری)
- ابرو** abru  
 ■ **زیر ابروی کور برداشتن** (آرایشگری)
- اره** arre  
 ■ **اره دادن و تیشه گرفتن** (درودگری) جر و بحث کردن
- استارت** estârt  
 ■ **استارت چیزی را زدن** (حوزه عمومی خودرو)  
 ■ **استارت زدن** (حوزه عمومی خودرو) لکنت زبان داشتن
- استخوان** ostoxân, ostexân  
 ■ **استخوان لای زخم گذاشتن** (جراحی و پزشکی)
- اسطرلاب** ostorlâb  
 ■ **اسطرلاب گرفتن** (ستاره‌شناسی) کار پیچیده‌ای کردن
- الف** alef  
 ■ **الف از ب نشناختن** (علم‌آموزی)
- انگشت** angošt  
 ■ **انگشت در نمک زدن** (عیاری و کشتی‌گیری)  
 ■ **پیمان بستن** (هنگام پیمان بستن و سوگند خوردن انگشت بر نمک می‌زدند).
- اوضاع** orzâ  
 ■ **اوضاع قمر در عقرب بودن** (ستاره‌شناسی)
- باتری** bâtri  
 ■ **باتری کسی تمام شدن** (مکانیک خودرو) نیروی او تمام شدن
- باد** bād  
 ■ **باد سرد در آهن دمیدن** (آهن‌گری)
- بادکش** bādkeš  
 ■ **بادکش کردن** (حجامت و پزشکی) با شدت بوسیدن
- بازار** bāzâr  
 ■ **بازار تیز کردن** (حوزه عمومی شغل‌ها)  
 ■ **بازار چیزی داغ بودن** (حوزه عمومی شغل‌ها)  
 ■ **بازار چیزی شکستن** (حوزه عمومی شغل‌ها)  
 ■ **بازار چیزی کساد بودن** (حوزه عمومی شغل‌ها)  
 ■ **بازار چیزی گرم بودن** (حوزه عمومی شغل‌ها)  
 ■ **بازار خوابیدن** (حوزه عمومی شغل‌ها)
- بته** bot(t)e  
 ■ **زیر بته بزرگ شدن** (کشاورزی) خانواده نداشتن  
 ■ **زیر بته سبزی شدن** (کشاورزی)  
 ■ **زیر بته عمل آمدن** (کشاورزی)
- بخیه** bax(i)ye  
 ■ **بخیه به آب‌دوغ زدن** کار بی‌هوده کردن (دوزندگی)  
 ■ **بخیه به روی کار آوردن** (دوزندگی)
- برجک** borjak  
 ■ **توی برجک کسی خوردن** (نظامی)  
 ■ **توی برجک کسی زدن** (نظامی)
- برچسب** barčasb  
 ■ **برچسب زدن** (حوزه عمومی شغل‌ها) به‌ناروا متهم کردن
- بریدن** boridan  
 ■ **برای خود بریدن و دوختن** (دوزندگی) کار را مطابق میل خود انجام دادن
- بساط** basât, besât  
 ■ **بساط چیزی را علم کردن** (حوزه عمومی شغل‌ها)



- **پته** pate مانعی که در قسمت‌های گوناگون جوی‌های پرنشیب قرار می‌دهند تا از هدر رفتن آب و نشستِ جو جلوگیری شود.
- **پته کسی** را روی آب انداختن (کشاورزی) او را رسوا کردن
- **پته کسی** را روی داریه ریختن (کشاورزی)
- **پته کسی** روی آب افتادن (کشاورزی)
- پرونده** parvande
- پرونده ساختن برای کسی (کارمندی)
- پرونده کسی (چیزی) را بستن (کارمندی)
- پرونده کسی را زیر بغلش گذاشتن (کارمندی)
- پرونده کسی زیر دستِ (بغل) دیگری بودن (کارمندی)
- پرونده کسی سیاه بودن (کارمندی)
- پست** post
- به پست کسی خوردن (نظامی)
- پشه** paš(š)e
- پشه را در هوا رگ زدن (پزشکی)
- پشه را در هوا نعل زدن (نعل‌بندی)
- پشه روی صورت کسی بکسوات کردن (حوزه عمومی خودرو)
- پلاتین** pelâtin
- پلاتین چسباندن (مکانیک خودرو) عصبانی شدن
- پنبه** pambe
- هرچه رشتن پنبه شدن (ریسندگی) بی‌حاصل شدن کار
- پنبه کردن (حلاجی) پراکنده کردن
- پنبه کسی را زدن (حلاجی) او را بی‌اعتبار کردن
- پنچر** pančar
- پنچر کردن (مکانیک خودرو) خسته شدن
- بساط خود را پهن کردن (حوزه عمومی شغل‌ها)
- بساط خود را جمع کردن (حوزه عمومی شغل‌ها)
- بوته** bute ظرفی از جنس مواد دیرگداز که در آن طلا ذوب می‌کنند.
- از بوته آزمایش روسفید درآمدن (زرگری)
- به بوته فراموشی سپردن (زرگری)
- در بوته آزمایش نهادن (زرگری)
- در بوته فراموشی افتادن (زرگری)
- بوجار** bujâr
- بوجار لنجان (کشاورزی) چاپلوس و بوقلمون‌صفت (بوجاری: غربال کردن و باد دادن؛ لنجان: جایی در اصفهان)
- بورس** burs
- توی بورس بودن (حوزه عمومی شغل‌ها)
- بوش** buš
- بوش انداختن (مکانیک خودرو) بر تنبلی غلبه کردن (در سیلندر گشاد بوش می‌اندازند..)
- بیل** bil
- بیل کسی به آب بودن (کشاورزی)
- بیل کسی هزار من آب برداشتن (کشاورزی)
- پادنگ** pādang نوعی وسیلهٔ برنج‌کوبی که با نیروی پا کار می‌کند.
- پادنگ آمدن بهانه‌تراشی کردن.
- پارکینگ** pârking
- پارکینگ رفتن (حوزه عمومی خودرو) از کار بیکار شدن
- کسی را به پارکینگ فرستادن (حوزه عمومی خودرو) از کار بیکار کردن
- پتک** potk
- پتک بر آهن سرد زدن (آهنگری)

- پول pul**
- به پول سیاه نیرزیدن (صرافی)
- پیچ pič**
- پیچ و مهره کسی شل بودن (مکانیک خودرو)
  - بی‌حس و حال بودن
- تب tab**
- به تب و تاب انداختن (پزشکی)
  - در تب و تاب بودن (پزشکی)
  - تب چیزی شکستن (پزشکی)
  - تب چیزی فراگیر شدن (پزشکی)
- تخته پاک‌کن taxtepâkkon**
- تخته پاک‌کن بودن (علم‌آموزی) چاپلوس بودن
- تخم toxm**
- تخم در شوره‌زار پاشیدن (کشاورزی)
  - تخم دوزرده گذاشتن (مرغداری)
  - تخم‌مرغ کسی زرده نداشتن (مرغداری)
- توکش tarkeš**
- ترکش چیزی کسی را گرفتن (نظامی)
- تومز tormoz**
- ترمز کسی بریدن (مکانیک خودرو)
  - ترمز نداشتن (مکانیک خودرو)
- تک‌مضراب takmezrâb**
- تک‌مضراب بودن (موسیقی) خودخواه بودن
  - تک‌مضراب زدن (موسیقی) در میان صحبت کسی جمله‌ای نامناسب گفتن
- تنور tanur**
- تا تنور داغ است نان را چسباندن (نانوایی)
  - تنور چیزی گرم بودن (نانوایی)
- توپ tup**
- کسی را به توپ بستن (نظامی)
  - توپ درکردن (نظامی) سروصدا کردن
  - توپ کسی پر بودن (نظامی)
- مثل توپ ترکیدن (نظامی) از جا دررفتن
- مثل توپ صدا کردن (نظامی)
- توپچی tupči**
- پیش توپچی ترقه درکردن (نظامی) در حضور شخص بسیار توانایی، از توانایی اندک خود گفتن
- جوش juš**
- جوش آوردن (مکانیک خودرو)
  - جوش خوردن (جوشکاری) جور شدن
  - با کسی جوش خوردن (جوشکاری) با او دوست شدن
- چارشاخ čâršâx**
- چارشاخ بریدن (مکانیک خودرو) قاطی کردن
- چاقو čâqu**
- چاقو دسته کردن (چاقوسازی) بی‌کار بودن
- چراغ čerâq**
- چراغ سبز نشان دادن (حوزه عمومی خودرو)
- چرتکه čortke**
- چرتکه انداختن (حوزه عمومی شغل‌ها) نفع خود را در نظر گرفتن
- چرخ čarx**
- چرخ چیزی (کاری) به حرکت درآمدن (حوزه عمومی خودرو)
  - چرخ چیزی (کاری) را گرداندن (به راه انداختن) (حوزه عمومی خودرو)
  - چرخ کاری خوابیدن (حوزه عمومی خودرو)
  - چرخ کسی را لنگ کردن (حوزه عمومی خودرو)
  - چرخ کسی لنگ زدن (حوزه عمومی خودرو)
  - چهار چرخ کسی را هوا دادن (حوزه عمومی خودرو)
  - چهار چرخ کسی هوا رفتن (حوزه عمومی خودرو)

- کشیدن یا کندن خط‌ها و علامت‌هایی بر آن  
حساب بدهکاران را ثبت می‌کردند.)  
**چهارمیخه** čahârmixe, ĉahârmixe
- چهارمیخه کردن (درودگری) محکم‌کاری بیش از حد کردن
- حاشیه** hâšiyē
- حاشیه رفتن (علم‌آموزی)  
■ در حاشیه ماندن (علم‌آموزی)
- حساب** hesâb
- با کسی حساب داشتن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
■ حساب باز کردن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
■ حساب پس دادن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
■ حساب را پاک کردن (حوزه عمومی شغل‌ها)
- حلاجی** hallâji
- حلاجی شدن (حلاجی) تشریح شدن  
■ حلاجی کردن (حلاجی) تشریح کردن
- خرمن** xarman, xerman
- خرمن چیزی را درو کردن (کشاورزی)  
■ خرمن کسی را به باد دادن (کشاورزی)  
■ خرمن کسی را سوختن (کشاورزی)
- خشت** xešt
- توی خشت دویدن (بنایی) کار را خراب کردن  
■ خشت از جای خود دررفتن (بنایی) بی‌سروسامان شدن  
■ خشت بر آب زدن (بنایی) کار بیهوده کردن  
■ خشت به قالب افتادن (بنایی) به سر و سامان رسیدن  
■ خشت روی خشت بند نشدن (بنایی)  
■ خشت روی خشت نگذاشتن (بنایی)  
■ خشت و گِل را پای کار آوردن (بنایی) مسئول کار بودن
- خط** xat(t)
- چغندر** čoqondar
- چغندر را جزء مرکبات آوردن (کشاورزی)
- چک** ček
- چک سفید امضا کردن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
تضمین کردن  
■ مثل چک برگشتی بودن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
بی‌حال بودن  
■ مثل چک بی‌محل بودن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
بی‌اعتبار بودن
- چکش** čak(k)oš
- چکش خوردن (آهنگری) سختی کشیدن  
■ چکش زدن (آهنگری) پیگیری کردن
- چکشی** čak(k)oši
- چکشی جواب دادن (آهنگری) غیر صریح جواب دادن
- چله** čelle
- چله به ریش کسی خرد نکردن (کمانداری) برای او ارزشی قائل نشدن  
■ چله نشستن (عیاری و کُشتی‌گیری)
- چوب** čub
- چوب تر به کسی فروختن (هیزم‌فروشی)  
■ چوب حراج بر چیزی زدن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
■ چوب در آب بودن (علم‌آموزی) برای هشدار دادن به‌کار می‌رود (رسم مکتب‌داران قدیم که برای ترساندن کودکان ترکه‌ای در آب می‌خیساندند تا دانش‌آموزان بترسند.)  
■ همه را به یک چوب راندن (گله‌داری)
- چوب‌خط** čubxat(t)
- چوب‌خط کسی پر شدن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
(چوب‌خط: باریکه چوبی که کاسبان بی‌سواد با

- خط بر چیزی کشیدن (علم‌آموزی)  
 ■ خط ترقین بر سر کسی کشیدن (حوزه عمومی شغل‌ها) او را از نظر انداختن و به او بی‌اعتنایی کردن (ترقین خطی بود که برای باطل کردن نوشته، به‌ویژه حساب، روی آن می‌کشیدند).  
 ■ خط کسی را خواندن (علم‌آموزی) از او پیروی کردن  
**دور** dor: ■ دور قمری زدن (ستاره‌شناسی)  
**دوشاب** dušāb ■ دوشاب را دوغ کردن (آشپزی)  
**دوغ** duq ■ دوغ را دوشاب کردن (آشپزی)  
**در** dar ■ دوغ و دوشاب را یکی کردن (آشپزی) در هم آمیختن حق و باطل  
**درز** darz ■ در و تخته به هم جور شدن (درودگری)  
**دهل** dohol ■ دهل به زیر گلیم زدن (موسیقی) پنهان کردن  
**دهن** dahan ■ دهن کسی آستر داشتن (دوزندگی) تحمل خوردن غذای داغ را داشتن  
**دینک** dig ■ دهن کسی را سرویس کردن (مکانیک خودرو)  
 ■ دهن کسی سرویس شدن (مکانیک خودرو)  
**دست** dast ■ دست بر رگ کسی نهادن (پزشکی) نقطه‌ضعف او را دانستن  
**دف** daf(f) ■ دف کسی را تر کردن (موسیقی) او را بی‌اثر و ناتوان کردن  
**دفتر** daftar ■ دفتر چیزی شستن (علم‌آموزی)  
**دکان** dok(k)ān ■ دکان باز کردن (حوزه عمومی شغل‌ها) فراهم آوردن تشکیلاتی برای فریب مردم  
**دنده** dande ■ دکان تخته شدن (حوزه عمومی شغل‌ها)  
**رل** rol ■ با دنده‌سنگین حرکت (کار) کردن (حوزه عمومی خودرو)  
**روغن** ro:qan ■ روغن به چرخ افتادن (حوزه عمومی خودرو)  
**دود** dud ■ دود چراغ خوردن (علم‌آموزی)

- **بی‌روغن سرخ کردن** (آشپزی) بیش از حد از خود تعریف کردن
- **روغن‌سوزی** ro:qansuzi
- به روغن‌سوزی افتادن (مکانیک خودرو) فرسوده شدن
- **ریپ** rip
- ریپ زدن (مکانیک خودرو) بی‌ربط حرف زدن
- **ریش** riš
- ریش و قیچی دست کسی بودن (آرایشگری)
- **زیپ** zip
- زیپ دهان را کشیدن (دوزندگی)
- **زیج** zij
- زیج نشستن (ستاره‌شناسی) گوشه‌گیری کردن
- **ساز** sâz
- به ساز کسی رقصیدن (موسیقی)
- به هر سازی رقصیدن (موسیقی)
- ساز خود را زدن (موسیقی)
- ساز خود را کوک کردن (موسیقی)
- ساز مخالف زدن (موسیقی)
- هر روز سازی زدن (موسیقی)
- **سپر** separ
- سپر بر زمین نهادن (نظامی)
- سپر بلا شدن (نظامی)
- کسی را سپر کردن (نظامی)
- **ستاره** setâre
- ستاره سهیل شدن (ستاره‌شناسی)
- **سر** sar
- سر جعبه مارگیری را باز کردن (مارگیری)
- حقه‌بازی کردن
- **سرقفلی** sarqofli
- سرقفلی داشتن (خریدوفروش ملک) باارزش بودن
- **سرمشق** sarmašq
- سرمشق قرار دادن (علم‌آموزی)
- **سرنا** sornâ
- سرنا را از سر گشاد زدن (موسیقی)
- **سرنخ** sar(e)nax
- سرنخ دادن (دوزندگی)
- سرنخ را به‌دست آوردن (دوزندگی)
- **سقا** saqqâ
- سقای زمستان و آهنگر تابستان بودن (آهنگری و سقایی) شغل سخت داشتن
- **سکه** sekke
- از سکه افتادن (صرافی)
- سکه کاری را خوردن (صرافی) به آن کار مشغول شدن
- سکه یک پول شدن (صرافی) سرشکسته شدن
- کار و بار چیزی سکه بودن (صرافی) رونق داشتن
- **سنبه** sombe
- سنبه را پرزور دیدن (آهنگری)
- سنبه کسی پرزور بودن (آهنگری)
- **سند** sanad
- سند کسی یا چیزی به نام کسی خوردن (خریدوفروش ملک)
- **سنگ** sang
- سنگ تمام گذاشتن (حوزه عمومی شغل‌ها)
- سنگ چیزی را گذاشتن (بنایی) آن را ایجاد کردن
- سنگ در ترازوی کسی نگذاشتن (حوزه عمومی شغل‌ها) توجه نکردن
- سنگ روی سنگ بند نشدن (بنایی)
- سنگ زیرین آسیا بودن (آسیابانی)
- سنگ زیرین آسیا شدن (آسیابانی)

- سوپاپ supâp**
- سوپاپ اطمینان کسی شدن (مکانیک خودرو)
  - سوپاپ پریدن (مکانیک خودرو)
- سوهان‌خور so:hânxor**
- سوهان‌خور داشتن (آهنگری) جای تخفیف داشتن
- سه se**
- سه کار کردن (مکانیک خودرو) بیمار بودن
- سیم sim**
- به سیم آخر زدن (موسیقی)
  - سیم کیلومتر کسی پریدن (مکانیک خودرو)
  - کنترل خود را از دست دادن
  - سیم‌های کسی قاطی شدن (برقکاری) خشمگین شدن
- شمشیر šamšir**
- شمشیر را از رو بستن (نظامی)
  - شمشیر را کج بستن (نظامی) آشکارا مخالفت کردن
- شیرازه širâze**
- شیرازه چیزی از هم گسیختن (صحافی)
- شیرازه‌بندی širâzebandi**
- شیرازه‌بندی (صحافی) انسجام پیدا کردن
- صحنه sahne**
- در روی صحنه بودن (تئاتر و نمایش)
  - به روی صحنه آمدن (تئاتر و نمایش)
- صحنه‌سازی sahnesâzi**
- صحنه‌سازی کردن (تئاتر و نمایش)
- صحنه‌گردانی sahnegardâni**
- صحنه‌گردانی کردن (تئاتر و نمایش)
- صفحه safhe**
- صفحه را عوض کردن (موسیقی)
- صفحه روی خط افتادن (موسیقی) بیهوده تکرار کردن
- صفحه گذاشتن (موسیقی)
- صلابه sollâbe**
- به صلابه کشیدن (قصایی)
- طاقه‌شال tâqešâl**
- طاقه شال انداختن (عیاری و کُشتی‌گیری) اظهار فروتنی کردن
  - جلو کسی طاقه‌شال پهن کردن (عیاری و کُشتی‌گیری)
- غربال qarbâl**
- غربال کردن (بنایی و آسیابانی)
- فاکتور fâktor**
- فاکتور گرفتن (علم‌آموزی)
- فیلم film**
- فیلم آمدن (فیلم‌سازی)
  - فیلم بازی کردن (فیلم‌سازی)
  - فیلم بودن (فیلم‌سازی)
  - فیلم درآوردن (فیلم‌سازی)
  - کسی را فیلم کردن (فیلم‌سازی)
- قافیه qâfiye**
- قافیه تنگ آمدن (شاعری)
  - قافیه را باختن (شاعری)
- قال qâl**
- (زرگری) دستگاهی برای خالص کردن طلا و نقره. وقتی فلز مذاب را در قالب می‌ریختند و در قالب می‌گذاشتند، می‌گفتند «قال گذاشته‌ایم»، و وقتی منجمد می‌شد و بیرون می‌آوردند، می‌گفتند «قال را کندید».
  - از قال بیرون آمدن (زرگری)
  - قال چیزی را کنندن (زرگری)
  - قال قضیه را کنندن (زرگری)
  - قال گذاشتن (زرگری)

<b>گاو</b> gâv	■ گاو در خرمن کسی کردن (کشاورزی) او را آزدن	<b>قپان</b> qapân	■ قپان زدن معامله کردن (حوزه عمومی شغل‌ها)
<b>گروه</b> goruh	■ به گروه خونی کسی نخوردن (پزشکی)	<b>قلم</b> qalam	■ قلم قرمز کشیدن (حوزه عمومی شغل‌ها)
<b>گریباز</b> geripâz	■ گریباز کردن (مکانیک خودرو) درماندن	<b>قناره</b> qanâre, qenâre	■ به قناره کشیدن (قصابی) عذاب کردن
<b>گز</b> gaz	■ چیزی را گز و نیم‌گز کردن (دزدندگی)	<b>قیافه</b> qiyâfe	■ قیافه کلنگی داشتن (بنایی) بدشکل بودن
<b>گزنکرده</b> gâz nâkrâde	■ گز نکرده پاره کردن (بازی)	<b>کاربرات</b> kârberât, kârborât	■ کاربرات کسی جوش آوردن (مکانیک خودرو)
<b>لنگ</b> long	■ لنگ انداختن (عباری و کشتی‌گیری)	<b>کپه</b> kappe	■ کپه ظرفی در بنایی.
<b>مانور</b> mânovr	■ مانور دادن (نظامی) پرداختن به رفتار و حرکات زیرکانه	<b>کپه کسی گل برداشتن</b> kappe kâsi گل بردâštan	■ کپه کسی گل برداشتن (بنایی) حرفش خریدار داشتن
<b>مایه</b> mâye	■ بی‌مایه فطیر بودن (نانوایی)	<b>کشک</b> kašk	■ کشک خود را ساییدن (آشپزی) در پی کار خود رفتن
<b>محک</b> mahak(k), mehak(k)	■ بر محک زدن (صرافی)	<b>کشک ساییدن</b> kašk sayیدن	■ کشک ساییدن (آشپزی) کار بیهوده کردن
<b>محک خوردن</b> mahak(xordan)	■ محک خوردن (صرافی)	<b>کلاه‌مالی</b> kolâhmâli	■ از کلاه‌مالی فقط پف‌نم زدنش را بلد بودن (کلاه‌مالی، تهیه کلاه‌های نم‌دی)
<b>محل</b> mahal(l)	■ محلی از اعراب نداشتن (علم‌آموزی، نحو زبان عربی)	<b>کوک</b> kuk	■ توی کوک چیزی رفتن (موسیقی)
<b>مشت</b> mošt	■ مشت به سندان زدن (آهنگری)	■ کوک چیزی در رفتن (موسیقی)	■ کوک کردن (موسیقی) تحریک کردن
<b>منگنه</b> mangane, mangene	■ لای منگنه گذاشتن (پیشه و صنعت)	<b>کیسه</b> kise	■ کیسه به تن کسی کشیدن (دلایلی) حرف درشت زدن
<b>مورچه</b> murče	■ مورچه روی صورت کسی بکسوات کردن (حوزه عمومی خودرو)	■ کیسه کسی یا چیزی به تن کسی خوردن (دلایلی) از او (آن) آزار دیدن	■ ماست‌ها را کیسه کردن (ماست‌بندی)
<b>میخ</b> mix	■ میخ چیزی را کوفتن (دروندگری)	<b>گاراژ</b> gârâž	■ گاراژ زدن (حوزه عمومی خودرو)

- میخ شدن (درودگری) بی‌حرکت ایستادن  
 ■ میخ کاری را کوبیدن (درودگری) آن را محکم کردن
- یکی به میخ و یکی به نعل زدن (نعل‌بندی)  
**میخ کوب mixkub**  
 ■ میخ‌کوب شدن (درودگری)  
 ■ میخ‌کوب کردن (درودگری)
- نخود noxod**  
 ■ نخود توی شله‌زرد بودن (آشپزی)  
 ■ نخود هر آشی بودن (آشپزی)  
 ■ خود را نخود هر آشی کردن (آشپزی)
- نسخه nosxe**  
 ■ برای کسی نسخه پیچیدن (پزشکی)  
 ■ نسخه کسی را نوشتن (پیچیدن) (پزشکی) علیه او اقدام کردن  
 ■ برای کسی نسخه پیچیدن (پزشکی) توصیه نابه‌جا کردن
- نمد namad**  
 ■ از نمدی کلاه داشتن (کلاه‌مالی)  
 ■ از این نمد کلاهی نصیب کسی شدن (کلاه‌مالی)
- نمک namak**  
 ■ نمک از چیزی رفتن (آشپزی) بی‌اثر شدن آن
- نمک چیزی را زیاد کردن (آشپزی) زیاده‌روی کردن  
**نوار navâr**  
 ■ پشت کسی نوار پر کردن (موسیقی)  
 ■ پشت کسی نوار گذاشتن (موسیقی)  
**نورپایین nûrpâyîn, nûrpâ'in**  
 ■ با نورپایین رفتن (حوزه عمومی خودرو) رفتار محتاطانه داشتن
- نیزه neyze**  
 ■ نیزه به خاک زدن (نظامی) شکست خوردن
- وسمه vasmeh**  
 ■ وسمه به ابروی کور کشیدن (آرایشگری)
- وضعیت vaz'iy(y)at**  
 ■ وضعیت قرمز بودن (نظامی)
- هلیم halim**  
 ■ برای هلیم خود روغن داغ کردن (آشپزی) به نفع خود کار کردن  
 ■ هلیم خود را هم زدن (آشپزی) به کار خود پرداختن  
 ■ هلیم دیگری را هم زدن (آشپزی) در کار دیگری دخالت کردن

#### منابع:

- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.  
 انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۳)، فرهنگ کنایات سخن، دو جلد، سخن، تهران.  
 پرچمی، محب‌الله (۱۳۸۸)، فرهنگ شفاهی سخن، سخن، تهران.  
 تقوی، نصرالله (۱۳۱۷)، هنجار گفتار، چاپخانه مجلس، تهران.  
 رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۶)، معالم البلاغه، دانشگاه شیراز، شیراز.  
 زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، جاویدان، تهران.  
 سمائی، مهدی (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات زبان مخفی، مرکز، تهران.



- شاملو، احمد (۱۳۷۸)، کتاب کوچه، مازیار، تهران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، بیان، فردوس / اندیشه، تهران.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸)، زیبایی‌شناسی سخن پارسی ۱، بیان، مرکز، تهران.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۴۶)، شهرآشوب در شعر فارسی، امیرکبیر، تهران.
- میرد، ابوالعباس (بدون تاریخ)، الکامل فی اللغة و الادب و النحو و الصرف، تحقیق زکی مبارک، الطبعة الاولى، مصر.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۵)، «در باب بلاغت»، مجله نامه فرهنگستان، سال ۲، شماره ۳، شماره پیاپی ۷.
- میرزانی، منصور (۱۳۸۲)، فرهنگنامه کنایه، امیرکبیر، تهران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.
- نصرتی سیاهمزیگی، علی (۱۳۸۶)، «شهرآشوب»، مجله نامه فرهنگستان، سال ۹، شماره ۱، شماره پیاپی ۳۳.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۵)، «کنایه، نقاشی زبان»، مجله نامه فرهنگستان، سال ۲، شماره ۴، شماره پیاپی ۸.
- الهاشمی، سید احمد (۱۳۷۹)، جواهر البلاغة، الهام، تهران.